

حجاج بن یوسف زیر تیغ سعدی

حکایتی از بوستان و درنگی در ریشه‌های تاریخی آن

چکیده

در باب اول بوستان سعدی حکایت «نیک‌مردی» دیده‌می‌شود که اکرام حجاج یوسف نکرده‌است. بافت حکایت نشان می‌دهد که سعدی رخدادی تاریخی را به تصویر کشیده‌است. جز نام حجاج، دیگر اشخاص و اجزای ماجرا در هاله‌ای از ابهام و نهفتگی است. گفت‌وگوی حجاج و نیک‌مرد فرجامی جز مرگ خونبار در پی ندارد، رد پای است که می‌توان به یاری آن در سوانح زندگی حجاج فرو رفت و چند و چون حکم قتل را پیش‌تر واجست.

حجاج از کارگزاران خشن رفتار اموی است که دست‌کم به مدت بیست سال (از حدود ۷۵ تا ۹۵ ه.ق) بر قلمرو گسترده عراق و شرق خلافت اموی با خشونت بی‌امان فرمان‌رانده و در سرکوب تمامی جنبش‌های ضد اموی، پیش‌تاز بوده‌است. از قرائن تاریخی و هم‌آوایی آن‌ها با اجزای حکایت، از جمله مناظره حجاج و سعید بن جبیر، خشم شدید دستگاه خلافت علیه وی و فرمان دستگیری او در مکه و سرانجام کشتنش به فرمان حجاج، چنین برمی‌آید که «نیک‌مرد» حکایت، سعید بن جبیر از تابعین نام‌آور جهان اسلام است. تصرفات شاعرانه سعدی در لایه‌های روایت، خنده و گریه سعید بن جبیر در واپسین دم و این که قتل هیچ‌یک از محکومین، با پیش‌درآمد مناظره همراه نبوده‌است، نشان می‌دهد که جایگزین کردن «نیک‌مرد» به جای سعید بن جبیر، در حکایت شیخ بی‌بنیاد نیست.

واژه‌های کلیدی: بوستان، حجاج، خلافت اموی، سعدی، سعید بن جبیر.

۱. مقدمه

گزینش قهرمانان قصه‌ها و تمثیل‌های سعدی در گلستان و بوستان و یا اشاراتش در سروده‌ها و نوشته‌ها، بیش و کم، بدون پشتوانه تاریخی و اسطوره‌ای نبوده‌است.

چهره‌های خوشنام و بدنامی مورد ستایش یا نکوهش وی قرار گرفته‌اند که هر کدام در میان مردم به دادگری یا ستمگری شهره بوده‌اند. و چه بسا سوانح زندگی آنان، دستمایه پردازش حکایت‌ها و تمثیل‌های سعدی و دیگران گشته‌باشد.

پیداست که از شاعران و سخنوران، نتوان کنجکاوای مورخانه و سندپژوهی موشکافانه چشم داشت. زیرا آنان از دریچه زندگی بازیگران قدرت و ارباب دین و سیاست، به دنبال مضمون‌یابی شاعرانه و احیاناً رسیدن به نکات اخلاقی و امثال آن بوده‌اند.

این جاست که درهم تنیدگی تاریخ و اسطوره به کمک سخنور می‌آید و تفکیک مرزهای آن را در متون ادبی کم‌رنگ می‌کند و شاعر نیز بر جداسازی این دو، اصراری نمی‌ورزد؛ اما در نگاه سعدی، تقابل شاه و درویش و به چالش کشیدن رفتار ستمگرانه و یا درویش‌نوازی و داد و دهش شاهانه، جایگاهی بنیادین دارد و نام‌گذاری باب‌ها، چون «در عدل و تدبیر و رای» و یا «در سیرت پادشاهان» در بوستان و گلستان، نشان‌گر این دغدغه است.

یکی از حکایت‌های باب اول بوستان، حکایت «حجاج یوسف» است. در سروده‌ها و نوشته‌های سعدی، چند بار نام حجاج بن یوسف، به چشم می‌خورد. از میان خلفا و سرداران بنی‌امیه، نام دو تن بر زبان سعدی رفته‌است. نخست، عمر بن عبدالعزیز، که در میان امویان و حتی عباسیان از همه نیک‌نام‌تر بوده‌است و دریغ که به قول حافظ «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» و خلافتش از سال ۹۹ تا ۱۰۱ بیش نپایید و نقطه مقابل او حجاج بن یوسف ثقفی است.

حجاج، نه خلیفه بود و نه پادشاه، بلکه به دلیل قدرت‌نمایی و خشونت‌گریانش توانسته بود در دستگاه امویان، جایگاهی بیش از یک کارگزار معمولی برای خود دست و پا کند و افزون بر بیست سال بر شرق قلمرو خلافت از عراق تا فرارودان فرمان راند.

در حکایت بوستان، سخن از کین‌ورزی و انتقام‌جویی حجاج از نیک‌مردی است که «خلقی بدو روی دارند و پشت». نگارنده در این نوشتار، بر آن است که با تکیه بر منابع تاریخی و مانند آن، شخصیت‌ها و اجزای حکایت را که با این بیت آغاز می‌شود؛ وانماید:

حکایت کنند از یکی نیک‌مرد که اکرام حجاج یوسف نکرد

(سعدی، ۱۳۶۹، ص ۶۳)

۲. پیشینه تحقیق

در شرح‌های استادان گرامی، دکتر محمد خزائلی^۳، دکتر غلام‌حسین یوسفی^۴ و دکتر رضا انزابی‌نژاد^۵ بر حکایت یاد شده، جز زادروز و درگذشت حجاج و معنی لغات، شرح و توضیح دندان‌گیری دیده نمی‌شود و در شرح استاد دکتر محمدعلی ناصح^۶، گوشه‌هایی از سرگذشت حجاج بن یوسف و عملکرد وی، بدون یادکرد منبع و مأخذ، آمده‌است. در حالی که سعدی در بیان عناصر این حکایت، از نگاه یک روایتگر، منابع تاریخی را از نظر گذرانده و به گاه ضرورت، شاعرانه به دستکاری صحنه‌ها و حالات قهرمانان پرداخته‌است.

۳. تحلیل حکایت

«حکایت حجاج یوسف» شانزده بیت، بیش نیست و در کانون آن، گفتار و رفتار جلال و نیک مرد خودنمایی می‌کند. باب اول بوستان که عنوان «در عدل و تدبیر و رای» را بر پیشانی دارد، بافته‌ای از حکایت‌ها و تمثیل‌هایی از این دست است که درونمایه هر یک، نشانگر بیزاری شاعر از ستمگران و پژواک فریادهای فروخته ستم‌رسیدگان است.

اشخاص و عناصر قصه عبارتند از: ۱- حجاج ۲- نیک‌مرد از جان گذشته ۳- مناظره ۴- خنده و گریه ۵- خواب و رؤیا

۳.۱. حجاج

سعدی در بسیاری از حکایات بوستان و گلستان که در نقد ناروایی‌ها و بی‌داد سخن‌رانده؛ کوشیده‌است با کاربرد واژه‌هایی مبهم چون «ظالمی»، «یکی از ملوک» و مانند آن، قصه را آغاز کند و طبق آموزه‌های اخلاقی، غیبت هیچ‌کس، حتی حجاج را روا نبیند و گوید:

کسی گفت حجاج خون‌خواره‌ای است	دلش همچو سنگ سیه پاره‌ای است
نترسد همی ز آه و فریاد خلق	خدایا تو بوستان از او داد خلق
جهان‌دیده‌ای پیر دیرینه‌زاد	جوان را یکی پند پیرانه داد
کز او داد مظلوم مسکین او	بخوانند و از دیگران کین او
...نه بیداد از او بهره‌مند آیدم	نه نیز از تو غیبت پسند آیدم

(سعدی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۹)

اما سرانجام به موارد استثنایی این قاعده رو می‌آورد و غیبت سه کس را روا می‌دارد:

سه کس را شنیدم که غیبت رواست
یکی پادشاهی ملامت پسند
حلال است از او نقل کردن خبر
دوم پرده بر بی حیایی متن
ز حوضش مدار ای برادر نگاه
سوم کژترازوی ناراستخوی
وز این درگذشتی چهارم خطاست
کز او بر دل خلق بینی گزند
مگر خلق باشند از او بر حذر
که خود می‌درد پرده بر خویشتن
که او می‌درافتد به گردن به چاه
ز فعل بدش هرچه دانی بگوی

(همان، ص ۱۶۱)

بنابراین پیداست که از ستمگرانی چون حجاج نمی‌توان گذشت. مناظره حجاج و «نیک‌مرد» را در منابع تاریخی از جمله تاریخ طبری، تاریخ خلفا (الامامه و السياسة)، مروج الذهب، وفيات الأعیان و مانند آن می‌توان یافت؛ اما به نظر می‌رسد که کهن‌ترین منبع، طبقات الکبری از محمد ابن سعد باشد که بعداً اشاره خواهد شد.

شخصیت سیاسی و نظامی حجاج در زنجیره‌ای از حوادث ۶۳ تا ۹۵ ه. ق شکل گرفته است. دولت بنی‌امیه پس از واقعه عاشورا با یک سلسله جنبش توفنده در حجاز، عراق و دیگر نواحی روبه‌رو شد که نه تنها تا روزهای پایانی این خاندان از تب و تاب نیفتاد، بلکه در روزگار عباسیان نیز به اشکال گونه‌گون ادامه یافت. جنبش‌ها و حرکت‌هایی که بنی‌امیه را درگیر و گاه زمین‌گیر کرده بود. در چنین گیر و داری که خلافت اموی در پی برقراری نظم و تداوم حکمرانی خویش بود؛ فردی تشنه قدرت و خودنمایی، چون حجاج بن یوسف ثقفی چهره می‌نماید و چون مشتی آهنین برای فرونشاندن جنبش‌های ضد اموی به پا می‌خیزد.

مهم‌ترین اقدامات وی که سبب محبوبیتش نزد بنی‌امیه و تثبیت حکومت آنان گشت عبارتند از: سرکوب عبدالله بن زبیر در سال‌های ۷۲ و ۷۳، فرونشاندن همزمان جنبش زنگیان و خوارج در سال‌های ۷۶ و ۷۷ در عراق و درهم‌شکستن شورش عبدالرحمن بن اشعث در سال‌های ۷۹ و ۸۰ و سرانجام حکومت بیست‌ساله بر عراق.^۸

«توانایی شگفت‌انگیزی که حجاج در سرکوب مخالفان خلافت اموی از خود نشان داد، عبدالملک را بر آن داشت تا به سال ۷۵ ق، وی را بر منطقه پرآشوب عراق بگمارد و اندکی بعد سرزمین‌های خلافت شرقی نیز به او سپرده شد. در واقع حجاج بر سرتاسر سرزمین‌های شرقی فرمانروایی یافت.»^۹

(دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۰، ص ۱۴۳)

«از نظر سیاسی، حجاج سخت بلندپایه بود، به گونه‌ای که در مدت ۲۰ سال فرمانروایی بر قلمرو شرقی جهان اسلام در واقع شریک خلیفه شمرده می‌شد و عبدالملک و ولید بن عبدالملک، زبان به ستایش او می‌گشودند.» (همان، ج ۲۰، ص ۱۴۴)

۱. ۱. ۳. شکستن حریم قدیسان و حرمت مقدسات

بی‌گمان، قدرت‌نمایی حجاج که بیشترین دستاورد آن تثبیت خلافت امویان بود، رفته‌رفته در گستره زمین و زمان سپری گشت؛ اما آنچه که در خاطره تاریخ ماند و حجاج را به نمادی از سفاکی و فرومایگی بدل ساخت؛ افزون بر خشونت و مردم‌ستیزی، شکستن حرمت پاکان و قدیسان و دست‌اندازی به مقدسات بوده‌است. هجوم وحشیانه به مکه و ویران کردن خانه خدا با منجنیق و خونریزی فراوان در حرم امن الهی، به بهانه سرنگونی ابن زبیر و نیز شکنجه و آزار و حتی قتل علما، محدثین، قاریان و بقایای صحابه‌ای که یادگاران عصر پیامبر و سرمستان باده وصل و وصال بودند؛ از این دست است.^{۱۰}

«حجاج به پاداش سرکوب عبدالله زبیر به امارت مکه و یمن و یمامه رسید و اندکی بعد، در ۷۴ ق/ ۶۹۳ م شهر مدینه نیز به حوزه ولایت او ضمیمه شد. حجاج در مدینه، بزرگان اصحاب پیامبر (ص) را به مسامحه در حمایت از عثمان متهم کرد و برای تخفیف و تحقیر، بر دست و گردن شماری از ایشان چون جابر بن عبدالله و انس بن مالک مهر نهاد.» (همان، ج ۲۰، ص ۱۴۳)

۲. ۳. نیک‌مرد از جان گذشته

آتش خشم و خشونت حجاج، افزون بر حجاز، در عراق نیز بویژه در جنبش عبدالرحمن بن اشعث و هواداری جمعی از قاریان و محدثین از وی، شعله می‌کشید. «قرآء کوفه و بصره، یکی از گروه‌های اجتماعی آن روزگار بودند که بسیاری از ایشان برای جنگ با حجاج به جنبش ابن اشعث پیوستند.»

(دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۰، ص ۱۴۲)

چنان‌که اشاره شد، سعدی در حکایت خویش، گوشه‌ای از رفتار حجاج را بر پایه روایت‌های مورخین به تصویر کشیده‌است. اگر این گمان را بپذیریم؛ باید برای یافتن نیک‌مردی «که اکرام حجاج یوسف نکرد»، در بین کسانی جست‌وجو کرد که با حجاج گفت‌وگویی خشن داشته‌اند، زیرا سعدی آشکارا می‌گوید که حجاج در مناظره با نیک‌مرد درمانده گشت.

چو حجت نماند جفاجوی را به پرخاش درهم کشد روی را

(سعدی، ۱۳۶۹، ص ۶۳)

و چون برهان قاطعی نداشت، خشمگنانه به کشتن وی فرمان داد:

به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز که نطعش بینداز و ریگش بریز^{۱۱}

(همان، ص ۶۳)

با نگاهی به منابع تاریخی که پیش از این بدان‌ها اشاره شد، می‌توان دریافت که این «نیک‌مرد» یکی از تابعین به نام «سعید بن جبیر» است؛ البته ابن قتیبه دینوری، مناظره دیگری نیز از حجاج با یکی

از سران سپاهش به نام «غضبان شیبانی» را گزارش می‌کند اما حجاج بعد از مناظره، فرمان به زندان وی می‌دهد و پس از مدتی نیز او را آزاد می‌کند.^{۱۲}

صاحب «طبقات الکبری» آن‌گاه که از تابعین سخن می‌راند، سعید را از موالی برمی‌شمارد و می‌گوید: «وَيَكُنِّي أَبَاعَبْدَ اللَّهِ مَوْلَى لِبَنِي وَابِلَةَ الْحَارِثِ مِنْ بَنِي إِسْدِ بْنِ خَزِيمَةَ» (همان، ج ۸، ص ۳۷۴) سعید ابن جبیر با کنیه ابوعبدالله غلام بنی والبه بن حارث از طایفه بنی اسد، فرزند خزیمه است و در ادامه، گفت‌وگویی را نقل می‌کند که ابن عباس از تبار سعید پرسیده‌است و گوید: «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ مِمَّنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ بَنِي إِسْدٍ. قَالَ: مِنْ عَرَبِهِمْ أَوْ مِنْ مُوَالِيهِمْ؟ قُلْتُ: لَا بَلِ مِنْ مُوَالِيهِمْ. قَالَ: فَقُلْ أَنَا مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ بَنِي إِسْدٍ...» (همان، ص ۳۷۴) از سعید بن جبیر که گفت: ابن عباس به من گفت تو از کدام طایفه‌ای؟ گفتم از بنی اسد. گفت: از عرب‌های آنان یا از غلامانشان؟ گفتم: خیر. من از بندگان ایشانم. گفت: پس بگو من از کسانی هستم که خداوند از سوی بنی اسد بدو نعمت بخشیده‌است.

«سال تولد او در منابع ذکر نشده؛ ولی با توجه به درگذشت او در سال ۹۴ یا ۹۵ در ۴۹ سالگی، می‌توان ولادتش را حدود سال ۴۵ دانست.»

... دو دهه پایانی عمر سعید بن جبیر با حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق، که از سال ۷۵ آغاز شد، مقارن بود. از گزارشی درباره گفت‌وگوهای سعید بن جبیر با حجاج در روز قتل سعید برمی‌آید که سعید بن جبیر در ابتدای حکومت حجاج، معتمد او بوده‌است، تا آنجا که به عنوان قاضی کوفه منصوب شد؛ اما در پی این اعتراض که سعید عرب اصیل نیست، حجاج فرد دیگری را برگزید و به وی توصیه کرد بدون مشورت با سعید کاری انجام ندهد. (صحرائی، شهرام، ۱۳۹۹، ص ۵۹۰-۵۸۹)

دلایل گوناگونی که می‌توان سعید بن جبیر را در جایگاه «نیک‌مرد» حکایت سعیدی نشاناند، عبارتند از:

الف- به‌رغم کشتار فراوان حجاج و درگیری با طبقات مختلف مخالفین و معترضین در بیش از سی سال، غیر از گفت‌وگوی عتاب‌آمیز وی با سعید که در نهایت منجر به اعدام او گردید، مناظره دیگری از این دست، در منابع تاریخی دیده نمی‌شود.

صاحب کتاب «مجمل التواریخ والقصص»، ماجرای سعید بن جبیر و قتل او را «قصه» می‌شمارد، یعنی مثل سائر بوده‌است و سال‌ها، بلکه قرن‌ها دهان‌به‌دهان می‌گشته‌است.

«آخر سال نود و چهار، حجاج، سعید بن جبیر را بکشت و آخرین کسی که حجاج کشت او بود و آن قصه است.» (مجمل التواریخ والقصص، ۱۳۹۹، ص ۴۶)

ب- جایگاه علمی و زهد و پارسایی سعید در بین تابعین به گونه‌ای است که همگان از اخلاص، کمال نفسانی و دانش سرشار وی سخن گفته‌اند:

وی از تابعین بنام بوده‌است و با یک واسطه و آن هم از طریق صحابه‌ای چون ابن عباس، عبدالله ابن عمر و غیره، از پیامبر حدیث نقل کرده‌است: «قال محمد بن سعید و قد روى ايضاً سعيد بن جبير عن ابن عمر و ابن عباس و غيرهما...» (محمد بن سعد بن منيع/ ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۳۷۴) ابن خلکان در این باره گوید: «أخذ العلم عن عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضى الله عنهم. قال له ابن عباس: حدث، فقال: أحدثت و انت ها هنا؟ فقال: أليس من نعمه الله عليك أن تحدثت و انا شاهد؟ فإن أصبت فذاك و إن أخطأت علمتک.» (ابن خلکان، ۱۳۹۷ ه ق، ۱۹۷۷ م، ج ۲ ص ۳۷۱)

[سعید بن جبیر] دانش را از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر -خدای از ایشان خشنود باد- گرفت. ابن عباس بدو گفت: حدیث بگو. پس او گفت: چگونه در جایی که تو هستی حدیث بگویم؟ ابن عباس گفت: آیا این نعمتی از سوی پروردگار بر تو نیست که تو در جایی حدیث بگویی که من ناظر باشم؟ اگر درست گفتی که هیچ، و گر لغزشی داشتی، به تو می‌آموزم.

حسن بصری درباره‌ی جایگاه سعید بن جبیر گوید: «إن الحجاج قد قتل سعید بن جبیر، فقال اللهم إئت علی فاسق ثقیف والله لو أن من بین المشرق والمغرب اشتروا فی قتله لکبهم الله عزوجل فی النار» (همان، ص ۳۷۴)

بی‌گمان، حجاج، سعید بن جبیر را کشت. سپس [حسن بصری] گفت: «پروردگارا بر فاسق ثقیف [حجاج] عذاب بیاور. به خدا سوگند اگر در میان شرق و غرب کسانی در کشتن او دست داشتند، خداوند همگی را در آتش سرنگون می‌کند.»

احمد حنبل درباره‌ی منزلت علمی سعید بن جبیر گوید: «قتل الحجاج سعید ابن جبیر و ما علی وجه الارض أحد أأ و هو مفتقر إلى علمه» (همان، ص ۳۷۴)

حجاج، سعید بن جبیر را در حالی کشت که روی زمین هیچ کس پیدا نمی‌شد که نیازمند دانش سعید نباشد.

و هم‌چنین ابن خلکان درباره‌ی جامعیت علمی سعید گوید: «و قال خصيف: كان من أعلم التابعين بالطلاق، سعید بن المسيب و بالحج عطاء و بالحلال و الحرام طاووس و بالتفسير ابو حجاج مجاهد بن جبر و أجمعهم لذلك كله سعید بن جبیر» (همان، ص ۳۷۲)

خصیف گفت: «در میان تابعین داناترین فرد در موضوع طلاق، سعید بن مسیب بود و در موضوع حج، عطاء و در بحث حلال و حرام، طاووس و در تفسیر، مجاهد و جامع‌ترین آنان در همه‌ی دانش‌های یاد شده، سعید بن جبیر بود.» بنا بر آن‌چه گفته‌شد؛ چنین شخصی می‌توانسته‌است مورد توجه سعیدی واقع شود.

ج- پیوستن سعید بن جبیر به یاران عبدالرحمن بن اشعث و همراهی در جنگ علیه سپاهیان خلیفه و لشکر حجاج، بهترین بهانه برای مجازات و قتل وی بود. هرچند او در آغاز، مخالف قیام عبدالرحمن بود. ابن قتیبه گوید: «آورده‌اند وقتی که عبدالرحمن ابن محمد بن اشعث علیه حجاج قیام کرد، یاران خود را گرد آورد. از آن جمله عبدالرحمن بن ربیع بن حارس بن نوفل و ... از آنان پرسید: نظر شما چیست؟ یاران وی جملگی گفتند: ما همراه تو هستیم، دشمن خدا و رسول خدا (ص) [عبدالملک بن مروان] را برکنار کن. به یاد داشته باشیم که حجاج، کارگزار عبدالملک بن مروان در عراق بود.

... وقتی که آنان کار خود را آشکار کردند، سعید بن جبیر نزد آنان آمد؛ از او پرسیدند: نظر تو چیست؟ سعید گفت: از آن چه می‌خواهید دست بردارید، زیرا این کار، فتنه‌های بسیار در پی دارد. در آن صورت خون‌ها ریخته می‌شود. حرام‌ها، حلال می‌شود و دین و دنیا از دست می‌رود. در جواب وی گفتند: او حجاج است؛ با کارهایی که انجام داده‌است. تا این که سرانجام سعید بن جبیر نیز با آنان همراه شد.» (ابن قتیبه، ۱۳۸۴، ص ۲۶۸)

چنین برمی‌آید که ابن جبیر در آغاز با شورش ابن اشعث همدستان نبوده و از پیامدهای ناگوار آن هراسناک بوده‌است. و از آن سو، حجاج نیز گمان نکرده‌است که ابن جبیر به اردوی عبدالرحمن بن اشعث بپیوندد.

«راوی گوید: این موضوع [تصمیم عبدالرحمن برای شورش] به آگاهی حجاج رسید و به او گفتند: عبدالرحمن و همراهانش تو را به کنار نهاده‌اند. حجاج گفت: از کسانی که همراه اویند، یکی نیز سعید بن جبیر است و من خود می‌دانم که سعید هیچ‌گاه علیه من بر نمی‌خیزد.» (همان، ص ۲۶۸)

افزون بر همکاری سعید با عبدالرحمن، گمان حجاج به همدستی سعید بن جبیر با مصعب بن زبیر، نیز می‌توانسته‌است بر نفرت و کین وی بیفزاید؛ زیرا حجاج پیش از درگیری با عبدالرحمن اشعث، مدت‌ها سرگرم مبارزه و سرکوب عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب بوده‌است.

«هلل بن جناب گوید: سعید بن جبیر را پیش حجاج آوردند. بدو گفت: تو به مصعب بن زبیر نامه نوشتی؟ گفت: مصعب به من نامه نوشت.» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۳۸۷۷)

د- خشم بی‌پایان حجاج علیه مخالفان بنی‌امیه، بویژه شیعیان و خاندان پیامبر از یک سو و برخی گرایش‌های شیعی سعید^{۱۳} از سوی دیگر، زمینه کین‌خواهی و انتقام‌جویی وی را فراهم می‌کرد. «راوی گوید: آورده‌اند مسلم بن عبدالملک بر مردم مکه حاکم بود، هنگامی که وی برای آنان سخن می‌گفت، خالد بن عبدالله قسری از شام آمد و خود را حاکم جدید آنان معرفی کرد. وقتی که مسلم خطبه خود را به پایان رسانید، خالد از پله‌های منبر بالا رفت. وقتی به پله سوم رسید نامه‌ای را گشود و آن را برای مردم خواند. در آن نامه نوشته شده بود: از عبدالملک بن مروان امیرالمومنین به مردم مکه: من خالد بن

عبدالله قسری را بر شما حاکم گردانیدم. سخن او را بشنوید و از وی پیروی کنید، هیچ کس حق ندارد سخن او را رد کند. در این صورت، سزای او فقط مرگ است. هر کس به سعید بن جبیر پناه دهد خوشن حلال است. والسلام» (دینوری، ۱۳۸۴، ص ۲۷۵)

از لحن خشونت‌بار این نامه و به ویژه یادکرد نام سعید و خط‌ونشان کشیدن‌ها خشم و کینه پایان‌ناپذیر دستگاه خلافت از وی را می‌توان دید.

۳.۳. مناظره سعید بن جبیر و حجاج

چو حجت نماند جفاجوی را به پرخاش درهم کشد روی را
(همان، ص ۶۳)

بسیاری از حکایات بوستان و گلستان محور داستان، گفت‌وگو بین فرادستان و فرودستان است و همه جا، سعیدی در تلاش است که زخم‌ها و دردهای ستم‌رسیدگان را وا کاود و پیش چشم آورد. کسانی که کارشان به جان رسیده است و کارد به استخوان، از چیزی و کسی پروا ندارند و هرچه در دل دارند می‌گویند؛ حتی شعرای روشن‌بینی چون سعیدی، عطار و نظامی، قصه‌هایی پرداخته‌اند که در آنها، در شرایطی خیالی، تهی‌دستان دردمند، فرصت می‌یابند که شاه یا امیری را در بیابان ببینند و به دور از هیاهوی شهنه‌ها و پاسبانان و بازخواست درباریان، چشم در چشم سلطان، هرچه در دل دارند، بگویند و ناکامی‌های فراوان را با آنان در میان نهند.^{۱۴}

مناظره حجاج و سعید بن جبیر نیز از همین دست است. شمار پرسش‌های این مناظره و نیز موضوعات مورد بحث، در منابع گوناگون یک‌دست نیست؛ اما همگی در بیان چند نکته همداستانند: شهرت فراگیر سعید بن جبیر به عنوان عالمی وارسته، همراهی و همکاری وی با شورش عبدالرحمن بن اشعث و پاسخ‌های دندان‌شکن به پرسش‌های حجاج و ...^{۱۵}

ناگفته نماند که سعید را از مکه دستگیر و با غل و زنجیر و شکنجه به کوفه کشانده‌بودند و به روایتی، زخم زنجیرها پای سعید را قطع کرده‌بود.

ابن قتیبه گوید: «وقتی که سعید را نزد حجاج آوردند، حجاج به وی گفت: اسمت چیست؟ پاسخ داد: سعید.

حجاج: پسر چه کسی هستی؟

سعید: پسر جبیر.

حجاج: تو بدبخت پسر شکسته هستی^{۱۶}.

سعید: مادرم آگاه‌تر به اسم من و پدرم است.

حجاج: تو و مادرت بدبخت هستید.

سعید: کسی دیگر غیر از تو غیب می‌داند.

حجاج: مزه مرگ را به تو می‌چشانم.
سعید: در این صورت، نامگذاری مادرم در مورد من درست بوده‌است.
حجاج: تو را در دنیا مبتلا به آتش سختی خواهم کرد.
سعید: اگر بدانم که چنین خواهی کرد، در آن صورت تو را خدای خود قرار خواهم داد...
حجاج: در مورد خلفا چه می‌گویی؟
سعید: من وکیل آنان نیستم. هر کسی در مقابل آنچه انجام داده مسئول است.
حجاج: سرزنش می‌کنی یا مدح آنان را می‌گویی؟
سعید: چیزی را که نمی‌دانم، نمی‌گویم...
حجاج: در مورد علی بگو. آیا در بهشت است یا در جهنم؟
سعید: اگر داخل بهشت شوم، اهل آن را خواهم دید و اگر به جهنم روم نیز اهل آن را خواهم دید. پرسش تو در مورد غیب است که محفوظ است.
حجاج: من در روز قیامت چگونه خواهم بود؟
سعید: من کوچک‌تر از آنم که غیب بدانم.
حجاج: آیا از این که مرا تصدیق کنی خودداری می‌کنی؟
سعید: می‌خواهم در مورد تو دروغ نگفته باشم...
حجاج: تو را می‌کشم.
سعید: از مرگ نمی‌ترسم.
حجاج: آیا من از خدا نزد تو محبوب‌تر هستم؟
سعید: به خدا سوگند هیچ کس را بر خدای خود ترجیح نمی‌دهم.
حجاج: من پیشوای مردم هستم و تو پیشوای تفرقه و جدایی.
سعید: من همراه مردم هستم؛ لیکن قضای الهی بازگشت ندارد.
... حجاج: او را ببرید و بکشید...
سعید وقتی که می‌خواست برود، خندید.
حجاج: چه چیزی تو را به خنده واداشت؟
سعید: از گستاخی تو در برابر خداوند در تعجب هستم و از بردباری خداوند تعجب می‌کنم.
گویند حجاج از کشتن سعید فارغ نشده بود که ناگهان در عقلش نقصانی روی داد و همواره با آوای بلند می‌گفت: زنجیرها، زنجیرها، یعنی زنجیرهایی که بر پای سعید بسته شده بود. (ابن قتیبه، ۱۳۸۴، ص ۲۷۶ به بعد)

۴.۳. چرا خنده و چرا گریه؟

بخندید و بگریست مرد خدای
چو دیدش که خندید و دیگر گریست
بگفتا همی‌گریم از روزگار
همی‌خندم از لطف یزدان پاک
عجب داشت سنگین دل تیره رای
پرسید کاین خنده و گریه چیست؟
که طفلان بیچاره دارم چهار
که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک

(همان، ۱۳۶۹، ص ۶۳)

دیگر از مواردی که در مناظره به چشم می‌خورد، حدیث خنده و گریه سعید بن جبیر در واپسین دم است که در این باره گزارش‌ها متفاوت است. طبق گفته ابن قتیبه، حجاج در گرماگرم مناظره به سعید می‌گوید: «تو چرا نمی‌خندی؟» و سعید پاسخ می‌دهد: «چیزی که باعث خنده من شود، ندیده‌ام، آفریده‌ای که از خاک آفریده شده است، چگونه بخندد در صورتی که خاک را آتش می‌خورد و به سوی اعمال خود می‌رود و شب و روز در آزمایش است؟»

حجاج گوید: من می‌خندم و سعید پاسخ می‌دهد که خداوند موجودات گوناگونی آفریده است.»

(همان، ص ۲۷۷)

اما هنگامی که حجاج فرمان به قتل وی می‌دهد؛ سعید می‌خندد. حجاج می‌گوید: چه چیزی تو را به خنده وا داشت؟

سعید پاسخ می‌دهد که: «از گستاخی تو درباره خداوند در تعجب هستم و از بردباری خداوند تعجب می‌کنم.»^{۱۷} (ابن قتیبه، ۱۳۸۴، صص ۲۷۸-۲۷۷)

اما روایت طبری به گونه‌ای دیگر است: وقتی که سعید را از مکه به کوفه آوردند، «یزید بن ابی زیاد وابسته بنی‌هاشم گوید: به خانه سعید پیش وی رفتم. او را در بند آورده بودند. قاریان مردم کوفه پیش وی آمده بودند. راوی گوید: گفتم: و برای شما حدیث گفت؟

گفت: آری. به خدا می‌خندید و برای ما حدیث می‌گفت. دخترک وی در دامش بود که بنگریست و بند آهنین را دید و گریست و شنیدمش که می‌گفت: هی دخترکم، بددل مباش. و این برای وی سخت بود.»^{۱۸} (طبری، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۳۸۷۵)

ابن قتیبه درباره گریه سعید بن جبیر روایت دیگری نیز دارد: «حجاج: آیا چیزی از لُهو و لعب می‌دانی؟

سعید: چیزی نمی‌دانم. حجاج دستور داد تا نی و عود بیاورند. وقتی که نی زدند و عود نواختند سعید آغاز به گریه کرد.

حجاج: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ سعید: حجاج! کار بزرگی را به یادم آوردی.

حجاج: چه شد که این‌ها را دیدی؟ سعید: این آواز آدمی را به یاد دمیدن در صور می‌اندازد؛ اما این دو [عود و نی] به همراه تو در روز قیامت محشور می‌شوند. عود سخن حقی را به تو می‌رساند.» (همان، صص ۲۷۷-۲۷۸)

چنین می‌نماید که سعدی روایات گونه‌گون خنده و گریه را در هم آمیخته، بر دو بعد اجتماعی و عاطفی آن پای فشرده‌است. از یک سو، ستم ستمگر را به صحرا می‌افکند:

همی خندم از لطف یزدان پاک که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک
(همان، ص ۶۳)

و از دیگر سو، تلخی روزگار و تنهایی کودکان بی‌پناه خود را فریاد می‌آورد:
بگفتا همی گریم از روزگار که طفلان بی‌چاره دارم چهار
(همان، ص ۶۳)

۵.۳. سعید بن جبیر و مرجئه

مناظره سعید و حجاج و به زبان دیگر، محاکمه سعید بر سه پایه استوار بوده است: ۱. پرسش از نام و احوال شخصی شخصی سعید ۲. تهدید سعید به مرگ و شکنجه و حتی سوزاندن ۳. پرسش از مسائل اعتقادی و باورهای کلامی.

مخالفت‌های سیاسی علیه امویان که بیش‌تر در حرکات نظامی و شورش‌های چهره می‌نمود، خالی از چاشنی کلامی، فرهنگی و حتی قبیلگی نبوده‌است. عملکرد عبدالله بن زبیر که داعیه خلافت در سر داشت، شیعیان و علویان، جنبش زنگیان و موالی، شورش‌های فردی چون جنبش عبدالرحمان بن اشعث و خوارج هر کدام برخاسته از نگرشی بوده‌است.

در این میان، خوارج دیدگاهی تکفیری داشتند و حکام ستمگر بنی‌امیه را به عنوان والیانی که به گناهان کبیره آلوده گشته‌اند از دایره ایمان خارج می‌دانستند.^{۱۹} سرآغاز این تکفیر به ماجرای حکمیت در جنگ صفین و نخستین جرقه‌های شکل‌گیری خوارج برمی‌گشت.

این جماعت از آن روز به بعد به دلایلی که در کتب تاریخی و کلامی به تفصیل آمده‌است، حضرت علی (ع)، عثمان، معاویه و شماری دیگر از گردانندگان عرصه سیاست از جمله اصحاب جمل را تکفیر می‌کردند.^{۱۹}

افراط خوارج در تکفیر این و آن سبب شد که جماعت مرجئه در برابر آنان صف‌آرایی کنند. مرجئه، داوری درباره اعمال دیگران را به خدا و روز جزا وا می‌نهادند و خود را شایسته چنین امر سترگی نمی‌دیدند.^{۲۰} بنابراین سعید در برابر پرسش‌های حجاج به ویژه آنگاه که از کفر و ایمان و سرنوشت علی (ع) و عثمان جويا می‌شود، هوشمندانه بر باورها و اندیشه‌های مرجئه پای می‌فشارد و داوری در

این باره را به خدا وا می‌گذارد و حتّی در برابر پرسش حجاج درباره خودش نیز که «آیا من در روز قیامت چگونه خواهم بود؟ پاسخ می‌دهد که من کوچک‌تر از آنم که غیب بدانم» و این بهترین راه برای فرار از داوری درباره دیگران بوده‌است.

اما پرسشی که در این جا مطرح است این که از میان مرجئه به عنوان منادیان رواداری و تساهل که حتّی به همدستی با بنی امیه متّهم می‌گشتند، چگونه کسانی چون سعید بن جبیر به پا می‌خیزند و با شورش عبدالرحمان بن اشعث و یا دیگر جنبش‌های اموی ستیز همراه می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش منابع تاریخی گواهی می‌دهد که رواداری مرجئه، میثاق همگانی و همیشگی نبوده‌است و هرگاه که می‌دیدند جور و ستم و فساد آشکارا طاقت همه را طاق کرده از پوسته مدارا بیرون آمده و جوشن رزم به تن می‌کردند.

نویسنده کتاب «مرجئه، پیدایش و اندیشه‌ها» با آوردن شواهدی از منابع کهن، ضمن برشمردن دیدگاه‌های مرجئه و همراهی آنان با بنی امیه و نیز حمایت‌های پیدا و پنهان خلفا از ایشان گوید: «البته انکار نمی‌کنیم که می‌توان در میان مرجئه افرادی را یافت که روحیه‌ای زاهدانه داشتند؛ مانند طلق بن حبيب و یا مخالف امیران ستمگر زمان خود بودند؛ مانند ذرّ بن عبدالله همدانی و گروهی از تابعان منتقد نسل دوم در کوفه، چون ابراهیم تیمی و سعید بن جبیر که گرچه به صراحت از اهل ارجاء شمرده می‌شدند؛ ولی وجه مشترک همه آنان روحیه انقلابی و ستم‌ستیزی بوده‌است. هم‌چنین به این مطلب نیز واقفیم که حمیری در کتاب «الحوار العین»، مرجئه را فرقه‌ای می‌داند که به رهبری عبدالرحمان بن اشعث علیه حجاج بن یوسف ثقفی قیام کرد». (وحیدی، مهرجردی، شهاب‌الدین، ۱۳۹۳: صص ۴۴-۴۶)

۳.۶. خواب و رؤیا

دیگر از جلوه‌های همانندی پی‌رنگ حکایت و روایت‌های تاریخی، چند و چون خواب و گفت‌وگوهای آن است:

بزرگی در آن فکرت آن شب بخفت به خواب اندرش دید و پرسید و گفت
دمی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند

(همان، ص ۶۳)

ابن خلکان دو روایت درباره خواب نقل کرده‌است:

الف: «و يُقَالُ إِنَّ الْحَجَّاجَ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ كَانَ يَغْوُصُ ثُمَّ يُفِيقُ وَيَقُولُ: مَا لِي وَ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ؟ وَقِيلَ إِنَّهُ فِي مَدَى مَرَضِهِ كَانَ إِذَا نَامَ رَأَى سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ آخِذًا بِمَجَامِعِ ثَوْبِهِ يَقُولُ لَهُ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ فِيمَ قَتَلْتَنِي؟ فَيَسْتَيْقِظُ مَذْعُورًا وَيَقُولُ: مَا لِي وَ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ؟»

آورده‌اند: آنگاه که مرگ حجاج فرا رسید، از هوش می‌رفت و به هوش می‌آمد و می‌گفت مرا با سعید بن جبیر چه کار؟

و گفته‌شده که حجاج در مدت بیماری‌اش، هرگاه می‌خواست سعید بن جبیر را می‌دید که گوشه جامه‌اش را گرفته و بدو می‌گوید: ای دشمن خدا! چرا مرا کشتی؟ و سراسیمه از خواب بیدار می‌شد و می‌گفت: مرا با سعید بن جبیر چه کار؟

ب: و در بیان دیگری گوید: «و يُقَالُ: إِنَّهُ رَأَى الْحَجَّاجَ فِي النَّوْمِ بَعْدَ مَوْتِهِ، فَقِيلَ لَهُ: مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟ فَقَالَ: قَتَلَنِي بِكُلِّ قَتِيلٍ قَتَلْتُهُ قَتْلَهُ وَ قَتَلَنِي بِسَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ سَبْعِينَ قَتْلَهُ.»^{۲۱} (ابن خلکان، جلد ۲؛ ص ۳۷۴)

آورده‌اند که حجاج پس از مرگش به خواب کسی آمد. به او گفته‌شد: خداوند با تو چه کرد؟ حجاج گفت: خداوند به پای هرکس که کشته‌بودم، یک بار مرا کشت و برای سعید بن جبیر هفتاد بار. مسعودی، گفت و گوی حجاج و سعید را درباره چگونگی کشتن، این‌گونه گزارش کرده‌است: گفت: می‌خواهی چه جوری تو را بکشم؟ گفت: تو چه جوری می‌خواهی؟ برای آن که هر طور مرا بکشی، در آخرت همان‌طور تو را خواهم کشت. (مسعودی، ۱۳۷۰، جلد ۲، ص ۱۶۷)

در این‌جا نیز سعید با تصرف در روایت‌های خواب، عقوبت جاودانه حجاج را گوشزد نموده‌است.

۴. نتیجه‌گیری

«حکایت حجاج یوسف» در باب اول بوستان سعدی، روایتی است تاریخی که سعدی به گوشه‌هایی از آن پرداخته‌است. حجاج بر یکی از نام‌آوران عرصه حدیث و فقهت و زهد و پارسایی که در حکایت بوستان با لقب «نیک‌مرد» از او یاد شده‌است، خشم می‌گیرد و پس از گفت‌وگویی تند و عتاب‌آلود، سرانجام به کشتن وی فرمان می‌دهد. پرسش این بود که نامبرده کیست؟

نگارنده با جست‌وجو در منابع تاریخی و با بهره‌گیری از اشارات درون‌متنی حکایت، به این نتیجه رسید که «نیک‌مرد»، سعید ابن جبیر بوده‌است. وی از تابعینی است که نزد صحابه پیامبر از جمله عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر، حدیث آموخته و از آنان اجازه نقل روایت داشته‌است. سعید، افزون بر نقل حدیث و تفسیر قرآن، در زهد و پارسایی نیز زبانزد بوده‌است. و بزرگانی چون حسن بصری و احمد حنبل، در ستایش وی داد سخن داده‌اند.

سوانح زندگی سعید بن جبیر با جنبش‌های گوناگون علیه خشونت‌های بنی‌امیه همراه بوده‌است. قیام عبدالرحمن بن اشعث از این دست است که سعید بن جبیر نیز با آن همراه گشته‌است. وی پس از شکست این جنبش، مدت‌ها متواری بوده‌است و پس از دستگیری سرانجام به کشتنش فرمان می‌رود.

قرائنی چند، از جمله پاسخ‌های دندان‌شکن سعید، ماجرای خواب دیدن، گریه و خنده پیش از اجرای حکم و چند و چون آن، از جمله نشانه‌هایی است که در متون تاریخی و سخن‌شیخ همسانی دارد و چنین می‌نماید که سعدی روایت متون را با پردازشی شاعرانه همراه کرده‌باشد و الزاماً همه اجزای قصه، با روایت مورخین همداستان نباشد.

یادداشت‌ها

- ۱- غیر از حکایت مورد بحث، در باب هفتم نیز از حجاج یاد شده‌است؛ اما سعدی در آن حکایت کوتاه که با این بیت آغاز می‌شود:
کسی گفت حجاج خونخواره‌ای است دلش همچو سنگ سیه‌پاره‌ای است
ضمن اشاره‌ای دیگر به ستمگری حجاج، از زبان پیری جهان‌دیده، غیبت از او را ناروا می‌شمرد. ر.ک. سعدی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹
هم‌چنین ر. ک. سعدی، ۱۳۶۸، ص ۶۷ و نیز ر. ک. سعدی، ۱۳۶۳، ص ۸۷۸
- ۲- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۶۳، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۲۲۴ و ۹۰۹.
- ۳- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۵۳، شرح بوستان، تألیف دکتر محمد خزائلی، تهران، جاویدان، ص ۱۱۸
- ۴- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۶۹، بوستان سعدی، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ص ۶۳
- ۵- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۷۸، بوستان سعدی، شرح و گزارش از دکتر رضا انزابی‌نژاد-دکتر سعید قره‌بگلو، تهران، جامی، ص ۴۰
- ۶- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۵۴، کتاب بوستان، شرح اشعار و حواشی، محمدعلی ناصح، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- ۷- ظاهراً سعدی به مبانی روایی که غزالی نیز بدان اشاره داشته بی‌توجه نبوده‌است. غزالی در این باره می‌گوید: «پیغامبر علیه‌السلام گفت: اَتَنْجِرُونَ عَنِ ذِكْرِ الْفَاسِقِ بِمَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ؟ اَذْكُرُوهُ بِمَا فِيهِ حَتَّى يَحْدِثَهُ النَّاسُ. أَيَا بَازٍ مَيِّبًا شَيْدٍ اَزْ ذِكْرِ فَاسِقٍ بَرِ اَنْچِه مردمان وی را بشناسند؟ یاد کنید او را بدانچه در اوست تا مردم از او حذر کنند. و سلف گفتندی: که سه کس را غیبت نباشد: سلطان ظالم را و مبتدع و آشکارکننده فسق را.» (غزالی، ۱۳۷۴، احیاء علوم‌الدین، ج ۳، ص ۳۱۲)
- ۸- برای رخدادها و جنبش‌های یاد شده ر.ک. جعفریان، رسول، ۱۳۸۰، تاریخ خلفا، قم، انتشارات دلیل‌ما، صص ۵۷۱-۵۸۹

و نیز ر.ک. محمد سهیل طقوش، ۱۳۸۴، دولت امویان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۸۹ به بعد.

و نیز ر.ک. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۴، امامت و سیاست (تاریخ خلفا) ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ص ۲۴۸ به بعد.

۹- و نیز ر.ک. طبری، محمد بن جریر، ترجمه تاریخ طبری، جلد ۹، ص ۳۸۷۸

۱۰- مسعودی در مروج‌الذهب گوید: «حجاج به سال نود و پنجم در پنجاه و چهارسالگی در واسط عراق بمرد. مدت بیست‌سال بر مردم حکومت کرده بود و کسانی را که گردن زده بود جز آن‌ها که در سپاه‌ها و جنگ‌های وی کشته بودند، یکصد و بیست‌هزار کس به شمار آوردند. وقتی بمرد پنجاه‌هزار مرد و سی‌هزار زن در محبس وی بودند که شانزده‌هزار کس از زنان برهنه بودند. محبس مردان و زنان یکی بود و زندان حفاظی نداشت که مردم را از آفتاب تابستان و باران و سرمای زمستان محفوظ دارد.

۱۱- در متن‌های دیگر، از جمله شرح دکتر خزائلی (ص ۱۱۸): خویش بریز

۱۲- ر.ک. امامت و سیاست (تاریخ خلفا)، ۱۳۸۴، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، صص ۲۷۱-۲۶۸.

۱۳- درباره گرایش‌های شیعی سعید بن جبیر. ر.ک. صحرائی، شهرام، دانشنامه جهان اسلام ج ۲۳، ص ۵۹۱.

و نیز ر.ک. حائری، سیدمهدی، دایرةالمعارف تشیع، مدخل سعید بن جبیر ص ۱۷۳-۱۷۲
و نیز ر.ک. رنجبر، محسن، ۱۳۸۶، نقش امام سجاد در رهبری شیعه، قم، مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۲۱۰

و نیز ر.ک. دعایی سید محمد محسن، ۱۳۸۰، اسوه کامل، تهران، انتشارات اطلاعات، صص ۳۲۹ - ۳۲۷.

۱۴- نگارنده نوشتاری با عنوان «دادخواهی در بیابان و یا تحلیل قصه‌های شکار» در مجله بوستان ادب به شماره ۷، سال ۱۳۹۰، منتشر نموده‌است.

۱۵- ر.ک. محمد بن سعد، ۲۰۰۱/۱۴۲۱ م، طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۸۳

و نیز ر.ک. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۷۵-۶

و نیز ر.ک. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۷۲-۳

و نیز ر.ک. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۷۰، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۷

و نیز ر.ک. ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ج ۶، ص ۲۸۱۰-۱۱

۱۶- پیداست که حجاج نام سعید و پدرش را وارونه ساخته‌است. سعید در معنی نیک بخت را به بدبخت بدل ساخته و جبیر را که از ریشه جبر و به معنی ترمیم، بستن و درست کردن استخوان شکسته است به شکسته واژگون سازی کرده‌است. به قول مولوی:

جبیر چبود بستن اشکسته را یا بیبوستن رگی بگسته را

(مثنوی معنوی / ۱ / ۱۰۷۱)

۱۷- و نیز ر.ک. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۷

۱۸ - و نیز ر. ک. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۶، ص ۲۸۱۰

۱۹ - ر. ک. فرمانیان، مهدی، ۱۳۸۸، مجموعه مقالات فرق تسنن، مقاله خوارج، نوشته محمد ابوزهره، ترجمه علیرضا ایمانی، قم نشر ادیان صص ۱۰۹ - ۱۳۹ و نیز ر. ک. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، ۱۳۵۸، ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمدجواد مشکور، ص ۴۱ به بعد، تهران، انتشارات اشراق.

و نیز ر. ک. منقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰، پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۷۱۶-۷۱۷ و نیز ر. ک. وحیدی مهرجردی، شهاب الدین، ۱۳۹۳، مرجئه، پیدایش و اندیشه ها، تهران، انتشارات سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب، ص ۲۹

۲۰ - ابوزهره، محمد، ۱۳۹۳، تاریخ مذاهب اسلامی، ترجمه علیرضا ایمانی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ص ۲۰۵ به بعد و نیز ر. ک. وحیدی مهرجردی، شهاب الدین، ۱۳۹۳، مرجئه، پیدایش و اندیشه ها، تهران انتشارات سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب، ص ۲۸ به بعد

و نیز ر. ک. جعفریان، رسول، مرجئه، تاریخ و اندیشه، ۱۳۷۱، قم، نشر خرم، ص ۱۵ به بعد

۲۱ - نیز ر. ک. طبری، ج ۹، ص ۳۸۷۸

منابع

ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۳)، تاریخ کامل، ترجمه سید حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر.

ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر (۱۴۱۴ ه ق / ۱۹۹۴ م)، وفیات الاعیان و انباء ابناءالزمان، به تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر.

ابوزهره، محمد (۱۳۸۸) خوارج، ترجمه علی رضا ایمانی، مجموعه مقالات فرق تسنن به کوشش مهدی فرمانیان، قم، نشر ادیان.

_____ (۱۳۹۳)، تاریخ مذاهب اسلامی، ترجمه علی رضا ایمانی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۵۸)، الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی.

پرویز، عباس (۱۳۶۳)، تاریخ از عرب تا دیالمه، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

جعفریان، رسول (۱۳۷۱)، مرجئه؛ تاریخ و اندیشه، قم، نشر خرم.

جعفریان، رسول (۱۳۸۰)، تاریخ خلفا، قم، انتشارات دلیل ما.

جوکار، نجف (۱۳۹۰)، «دادخواهی در بیابان یا تحلیل قصه‌های شکار...»، مجله بوستان ادب، شماره ۷.

حائری، سید مهدی (۱۳۸۱)، «سعید بن جبیر»، دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی، کامران فانی، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

دعایی، سید محمد محسن (۱۳۸۰)، اسوه کامل؛ بررسی مقاطع زندگی و ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت زین العابدین علی بن حسین، تهران، انتشارات اطلاعات.

دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۳۸۴) امامت و سیاست (تاریخ خلفا)، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، انتشارات ققنوس.

رنجبر، محسن (۱۳۸۶)، نقش امام سجاد در رهبری شیعه، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۳)، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۹)، بوستان سعدی، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.

_____، _____ (۱۳۷۸)، بوستان سعدی، شرح و گزارش از رضا انزابی نژاد سعید قره‌بگلو، تهران، جامی.

_____، _____ (۱۳۵۳)، شرح بوستان، محمد خزائلی، تهران، جاویدان.

_____، _____ (۱۳۵۴)، کتاب بوستان، شرح و اشعار و حواشی، محمدعلی ناصح، تهران، بنیاد

نیکوکاری نوریانی.

صحرايي، شهرام (۱۳۹۶)، «سعید بن جبیر»، دانشنامه جهان اسلام ج ۲۳، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.

طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۴)، دولت امویان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۷)، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

مجملة التوارىخ و القصص (۱۳۹۹)، تصحیح و تحقیق اکبر نحوی، تهران، انتشارات محمود افشار.

محمدبن سعد بن منیع الزهری (۱۴۲۱ هـ / ق / ۲۰۰۱م)، الطبقات الکبیر، تحقیق علی محمدعمر، قاهره، مکتبه الخانجی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰)، پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۹۱)، «حجاج بن یوسف»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۰، تهران، مرکز.

وحیدی مهرجردی، شهاب الدین (۱۳۹۳)، مرجئه، پیدایش و اندیشه‌ها، تهران، انتشارات سمت و دانشگاه
ادیان و مذاهب.

پذیرفته شده برای انتشار